



## پیغام عشق

قسمت صد و سی و نهم





با سلام خدمت استاد عزیزم و همه دوستان

دیوان شمس، غزل ۱۶۴

چو. بُود حریف یوسف نَرَمَد کسی چو دارد

به میان حبس بوستان و که خاصه یوسف ما

بَدَوَد به چشم و دیده سوی حبس هر که او را

ز چنین شکرستانی برسد چنین تقاضا

در غزل ۱۶۴ برنامه ۸۴۰، مولانا این نکته را تأکید کردند که شب ذهن جای خطرناکی نیست و ما در این شب و در این زندان تن است که می توانیم با فضا گشایی و عدم کردن مرکزمان به ملاقات خدا دست پیدا کنیم و اگر این کار صورت گیرد و ما لحظه به لحظه با تسلیم و فضا گشایی پیش برویم، یوسف که نماد زندگیست قرین ما می شود و ما از او خو می گیریم و زندان ذهن برای ما تبدیل به بهشت و باغ و بوستان می شود.

در این غزل مولانا به ما گفت که به انسان تقاضا رسیده که بیا در این حبس، تا من در آنجا به تو گلستان نشان دهم. و ابیاتی از دفتر سوم داشتیم:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۸

گفت معشوقی به عاشق کای فتی

تو به غربت دیده یی بس شهرها

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۹

پس کدامین شهر ز آنها خوشتر است؟



گفت آن شهری که در وی دلبر است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۰

هر کجا باشد شه ما را بساط

هست صحرا گر بود سم الخياط

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۱

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه

جنت است، آر چه که باشد قعر چاه

معشوق که نماد زندگیست از عاشق که ما باشیم می پرسد: ای جوان از اینهمه شهرها که دیده ای و تجربه ها که کرده ای، کدام شهر را خوشتر و زیباتر دیدی. عاشق که ما باشیم می گوئیم: آنجا که دلبر هست. هر جا که شاه ما بساط گسترده. این بساط و فضا گشایی را ما وقتی در ذهن هستیم می توانیم انجام دهیم. برای ورود به فضای یکتایی باید به من ذهنی کوچک شد تا بتوانی از در فضای یکتایی که مانند سوراخ سوزن تنگ است عبور کنی و در این صورت فضای ذهن برای ما تبدیل به صحرا می شود، یعنی جای فراخ و خوش آب و هوا.

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه

جنت است آرچه که باشد قعر چاه

همانیده شدن با جهان ما را در قعر چاه می اندازد، ولی اگر در این چاه ذهن فضاگشایی کنیم و صبر و شکر داشته باشیم، می توانیم با خداوند ملاقات کنیم و این چاه برای ما تبدیل به بهشت می شود. در دفتر دوم ابیاتی مربوط به این موضوع است که خدمتان ارائه می دهم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۴



مؤمنان در حشر گویند: ای ملک

نی که دوزخ بود راه مشترک؟

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۵

مؤمن و کافر از او یابد گذار

ما ندیدیم آندرین ره، دود و نار

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۶

نک بهشت و بارگاه ایمنی

پس کجا بود آن گذرگاه دنی؟

مؤمنان در روز رستاخیز می گویند: ای فرشتگان، مگر دوزخ راه مشترک مؤمنان و کافران نبود که مؤمن و کافر از آن بگذرند و عبور کنند، ما که در این راه دوزخ، دود و آتشی ندیدیم. منظور از دوزخ، گذشتن از دردهای من ذهنی و جدا شدن از هم هویت شدگی هاست.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۶

نک بهشت و بارگاه ایمنی

پس کجا بود آن گذرگاه دنی؟

اینک بهشت و بارگاه امن و پناه دیده می شود، پس کو آن گذرگاه پست و هولناک. زمانیکه ما در ذهن هستیم و در آتش دردهای من ذهنی و دود حاصل از جهل من ذهنی گرفتار هستیم، با گشودن فضا در اطراف اتفاقات و دردها، از گزند آنها در آمان می مانیم و زمانیکه مرکز ما گشوده شود و بی نهایت گردد و ما به فضای یکتایی متصل شویم، آنجا بارگاه ایمنی ست؛ چون ما حس امنیت و آرامشمان را از آن فضا می گیریم.



مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۵۷

پس مَلک گوید که آن روضه خُضِر

که فلان جا دیده اید اَندر کُذَر

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۵۸

دوزخ آن بود و سیاستگاه سخت

بر شما شد باغ و بوستان و درخت

فرشتگان می گویند: آن باغ سبز و آن بوستانی که در فلان جا در گذرگاه دیده اید، دوزخ و کیفرگاه سخت و ناگوار همانجا بود. ذهن و همانیدگی با من ذهنی برای هر انسانی دوزخ است، ولی برای کسانی که فضاگشایی می کنند و مرکزشان را عدم می کنند ولو اینکه خیلی درد داشته باشند، دوزخِ ذهن، تبدیل به باغ و بوستان می شود.

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۵۹

چون شما این نفس دوزخ خوی را

آتشی گبر فتنه جوی را

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۰

جهدها کردید و اوشد پُر صفا

نار را کشتید از بهر خدا

چون شما این نفس را که صفت دوزخی و خصلت آتشین و درد دارد و کافر و فتنه انگیز است، با تلاش و کار روی خود و درد هوشیارانه، آن را با صفا کردید و آتش آن را برای رضای خدا خاموش کردید.



وقتی ما برای زنده شدن به خدا، دردها را شناسایی می کنیم و می بخشیم و رها می کنیم، راه برای ما بوستان می شود.

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۱

آتش شهوت که شعله می زدی

سبزه تقوی شد و نور هدی

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۲

آتش خشم از شما هم حلیم شد

ظلمت جهل از شما هم علم شد

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۳

آتش حرص از شما ایثار شد

و آن حسد چون خار بود، گلزار شد

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۴

چون شما این جمله آتش های خویش

بهر حق گشتید جمله پیش پیش

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۵

نفس ناری را چو باغی ساختید

آندرو تخم وفا آنداختید



زیرا شما همه دردهایتان را که چون آتشی وجود شما را می سوزاند، برای رضای خدا و زنده شدن به او، پیش از هر چیز انداختید و نفسی را که خوی آتشی و جهنمی داشت و از جنس درد بود به باغ تبدیل کردید و در آن تخم وفا به آلت کاشتید.

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۶

بلبلان ذکر و تسبیح اندرو

خوش سرایان در چمن بر طرف جو

در نفس های شما که بسان باغ و بوستان شده اند، بلبلان ذکر و تسبیح در چمن و کنار جو، به ترنم و نغمه سرایی دلنشین پرداختند.

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۷

داعی حق را اجابت کرده اید

در جحیم نفس، آب آورده اید

شما مؤمنان به دعوت کننده حق پاسخ مثبت داده اید و بر دوزخ نفس، آب ایمان افشانده و آن را خاموش کرده اید.

مثنوی، دفتر دوم ، بیت ۲۵۶۸

دوزخ ما نیز در حق شما

سبزه گشت و گلشن و برگ و نوا

دوزخ ما نیز برای شما به چمنزار و گلستان و برگ و سرسبزی مبدل شد.


با تشکر - پروین از استان مرکزی



از تابش تو جانا... جان گشت چنین دانا

بسم الله مولانا... چون ساغر ما داری 


تفسیر غزل ۱۲۰۵ از برنامه ۸۴۱ گنج حضور

 سیر نگشت جان من بس مکن و مگو که بس

گر چه ملول گشته ای، کم نرنی ز هیچ کس

خدایا این جان من که هر لحظه شراب ایزدی را نوش می کند، سیر نمی شود، چون مقاومت دارد و با من ذهنی ملولش درد ایجاد می کند.


اما تو شراب بی نهایت را بر هیچ کس کم نکن و بس نکن.

 چونکه رسول از قنق گشت ملول و شد ترش

ناصر ایزدی ورا کرد عتاب در عبس

حضرت رسول وقتی سران قریش را دعوت کرد، یک مهمان نابینا به آن مجلس آمد و رسول اکرم ناراحت شد. در سوره عبس آمده است، که رسول اکرم مورد تندی خدا قرار گرفت.

یعنی ما بر حسب همانندگی ها، اگر قضاوت کنیم غلط تشخیص می دهیم و مورد غضب پروردگار قرار می گیریم.

 گر نکنی موافقت درد دلی بگیردت

همنفسی خوش است خوش، هین مگریز یک نفس

اگر ما با اتفاق این لحظه موافقت نکنیم و فضا را ببندیم، دچار درد می شویم.





مولانا می گوید: فضا را باز کن زیرا خوش تر از هم نفسی با هم نوع خویش نیست، حتی یک لحظه از فضا گشایی غافل مشو.

🌸 ذوق گرفت هر چه او پخت میان جنس خود

ما بپزیم هم بهم، ما نه کمیم از عدس

ما همه از جنس خدا هستیم و باید در پخته شدن و بالغ شدن به هم کمک کنیم، ما انسانها با فضا گشودن در مقابل یکدیگر، پخته می شویم و نتیجه این پختگی، مزه دار شدن روابط ما، حرفهای ما و تاثیر آن بر روی یکدیگر است. مگر ما کمتر از عدس هستیم که با هم جنس خودش پخته و مزه دار می شود.

🌸 من نبرم ز سر خوشان خاصه ازین شکر کشان

مرگ بود فراقشان، مرگ کرا بود هوس؟

من از انسانهایی که شادی بی سبب را به من آموختند، و شکر کشانی مثل «مولانا» که طعم شیرین فضا گشایی را به من چشانند، هرگز نمی برم. آنان مرگ را در فراق یار تجربه کرده اند. حال از خود پیرسیم ما با هوس های من ذهنی چقدر زندگی را مردگی کرده ایم.

🌸 دوش حریف مست من داد سبو به دست من

بشکنم آن سبوی را بر سر نفس مرتبس


دوش یعنی لحظه ای قبل، بزرگی مثل مولانا که مرا به مستی و شیدایی زندگی زنده کرد، سبوی عشق را به دستم داد. و من می خواهم این سبوی عشق را بر سر نفس سرکشم که پر از مقاومت و قضاوت است بشکنم.

🌸 نفس ضعیف معده را من نکنم حریف خود



زانکه خدوک می شود خوان مرا ازین مگس


من این نفس ضعیف را که مثل معده دایما غذا می خواهد، سیر نمی کنم. زیرا که مرکز عدم شده من سفره خداست. و وز فکرهایم مثل مگس هایی می مانند که فضای درونم را می خواهند، آلوده کنند.

من پس و پیش ننگرم پرده شرم بر درم 

زانکه کمند سکر می میکشدم ز پیش و پس

دیگر به گذشته و آینده نمی روم؛ و پرده های هم هویت شدگی را که شرم می کنم، "لحظه هایی از زندگی را که زندگی نکردم،" می درم. زیرا که کمند زندگی وقتی فضا را می گشایم، شراب این لحظه را به من می چشانند.

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

خوش سحری که روی او باشد آفتاب ما 


شاد شبی که باشد او بر سر کوی دل عسس

مولانا مرتب به ما از زبان زندگی می گوید:

صبح نزدیک است خامش، کم خروش

من همی کوشم پی تو، تو مکوش

پس چه سحر خوبی است، سحر فاصله بین تاریکی و روشنایی است، که ما از خواب ذهن و دیدن بر اثر همانیدگی ها بیدار شویم و نگهبان حضور خویش در این لحظه ابدی باشیم و شادی بی سبب را در شب ذهن تجربه کنیم.

آمد عشق چاشتی، شکل طیب پیش من 

دست نهاد بر رگم، گفت: ضعیف شد مجس



عشق هر لحظه به شکل طیب به پیش ما می آید و نبض ما را می گیرد، و چون ما هم هویت شدگی داریم، طیب از ضعیفی ضربان زندگی مان به ما می گوید.

🌸 گفت کباب خور پی قوت دل، بگفتمش

دل همگی کباب شد، سوی شراب ران فرس

طیب که خداست وقتی ضعیفی ضربان زندگی را در من دید، گفت برای قوت دلت کباب بخور. . . کباب خوردن در اینجا: به معنی قطع نشدن از خدا و نرفتن به ذهن است.

گفتم: دل من برای یکی شدن با تو کباب است، و درد هوشیارانه دارم. تو ای طیب من، اسب زندگی ام را به سوی شراب زندگی هدایت کن.

🌸 گفت: شراب اگر خوری، از کف هر خسی مخور

باده منت دهم گزین، صاف شده ز خاک و خَس

زندگی گفت: اگر شراب می خوری، شراب همانیدگی ها را از کف موجود مادی مثل: پول و تایید و توجه نخور، من به تو شراب خالصی می دهم که خَس و خاشاک ندارد. . . حال انتخاب با توست.

🌸 گفتم اگر بیابمت، من چه کنم شراب را؟

نیست روا تیممی بر لب نیل و بر ارس

گفتم اگر من تو را پیدا کنم و مرکزم را عدم کنم، دیگر شراب نمی خواهیم زیرا در خدایت غوطه ورم.

وقتی بر لب رودخانه آب حیات این لحظه، می ایزدی از من می گذرد، چرا به ذهن بروم و با ترسهایم به دنبال می بگردم؟

من ذهنی محدود اندیش مرا می ترساند و می گوید: آب زندگی نیست، تیمم کن.



ولی ما نباید در ذهن بمانیم و با خط کش ذهن، حضورمان را اندازه بگیریم. ما باید تبدیل شویم. « با کریمان کارها دشوار نیست»

🌸 خاموش باش ای سقا، کین فرس الحیات تو

آب حیات می کشد باز گشا ازو جرس

سقا ما هستیم که باید آب حیات را با اسب زندگی حمل کنیم و به همه باشندگان بدهیم تا آنها را به عشق زنده کنیم. و این در صورتی است که زنگوله من ذهنی را از گردن هوشیاری مان باز کنیم.

🌸 آب حیات از شرف خود نرسد به هر خلف

زین سببست مُختفی آب حیات در غلَس

آب حیات مقام بالایی دارد، ولی برای به دست آوردن این آب حیات، باید از دستِ سر و صدای من ذهنی آزاد شویم، گرچه که ما همگی امتداد خدا هستیم، ولی تا این فضای درون را باز نکنیم، به این مقام نمی رسیم. به همین سبب است که این آب حیات در تاریکی ها پنهان است، و ما باید زحمت بکشیم تا به آن برسیم.

با سپاس از برنامه گنج حضور 🌸🌸🌸

دیبا از کرج



🌻 خلاصه ی شرح چند بیت از برنامه ی ۸۳۸ گنج حضور 🌻

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱

🌻 پرده های دیده را داروی صبر

🌻 هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر

🌻 صبر، فضا گشایی مانند دارویی است که هم می تواند پرده های همانیدگی و عینک های ذهنی را برطرف کند و هم می تواند فضای درون را باز کند.

آیات ۲۵ الی ۲۷ سوره ی طه ۲۰

🌴 قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي

🌴 وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي

🌴 وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي

🌴 كَفْتُ بِرُودِكَارَا كَشَادَةَ غَرْدَانِ دَلْمِ رَا

🌴 وَ أَسَانِ غَرْدَانِ كَارِمِ رَا

🌴 وَ كَرِهَ مِنْ بَغْشَايِ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

🌻 هست مهمان خانه این تن ای جوان

🌻 هر صباحی ضیف نو آید دوان

🌻 ای انسان، مرکز تو مانند مهمان خانه ای است که در هر لحظه مهمانان تازه ای دوان دوان به آن جا می آیند یعنی



فکرها مانند مهمانانی هستند که یکی پس از دیگری از ذهنت می گذرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین مگو کین ماند اندر گردنم 🌸

که هم اکنون باز پرد در عدم 🌸

مبادا مقاومت کنی و بگویی این فکر و وضعیت مربوط به آن روی دستم مانده، زیرا او نیز اینک به دیار نیستی می رود و محو می گردد. مولانا می گوید: هر فکری که در ذهن شما ظاهر می شود در اطراف آن فضا باز کنید و مهمان نوازی کنید تا بتوانید پیغامش را بگیرید، که همین فکر می تواند کلید گشایش و رهایی از من ذهنی و شب قدر زنده شدن به خدا باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هر چه آید از جهان غیب و شس 🌈

در دلت ضیف است، اورا دار خوش 🌈

هر فکر و اتفاقی که از جهان غیب بر دل تو می رسد آن را مثل یک مهمان محترم بدان و از او با مهربانی پذیرایی کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۷۶


هر دمی فکری چو مهمان عزیز 🌿


آید اندر سینه ات هر روز نیز 🌿


در هر روز و در هر لحظه فکری مانند مهمان عزیز در سینه ات ظاهر می شود. 🌿




مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۷۷


فکر را ای جان به جای شخص دان 


زآنکه شخص از فکر دارد قدر و جان 

 ای عزیز من فکر را مانند یک انسان تلقی کن زیرا هر شخصی ارزش و جانش از فکر است. وقتی در اطراف هر فکری فضا را باز می کنید تا فضای گشوده شده را ببینید ارزش و جان شما به این فضای گشوده شده بستگی دارد.


مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۷۸

فکر غم گر راه شادی می زند 


کار سازی های شادی می کند 

 فکر غم اگر چه راهزن شادی همانندگی هاست و ما با از دست دادن همانندگی ها غمگین می شویم، اما همان فکر که ما فضا را در اطرافش باز می کنیم زمینه ساز و ایجاد کننده ی شادی زندگی است.


مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۷۹

خانه می روید به تندی او زغیر 

تا در آید شادی نو ز اصل خیر 

 وقتی شما در اطراف فکرها فضا را باز میکنید فکر خانه ی دل را به تندی از همانندگی ها جارو می کند تا شادی جدیدی از منبع خیر (عدم، فضای گشوده شده) به شما روی آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۹۳

فکر در سینه در آید نو به نو 



🌙 خند خندان پیش او تو باز رو

🌙 فکر نوبه نو در سینه ی آدمی بر می خیزد و تو باید یه عنوان میزبان با روی خندان به استقبال فکرها بروی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۹۴

🌸 که اَعْدَنی خَالِقی مِ نِ شَرِّه

🌸 لَا تُحَرِّمَنی اَنْلِ مِ نِ بَرِّه

🌸 بگو ای پروردگار من، مرا از شر اندیشه های نو پناه ده یعنی کمکم کن که فضا را بگشایم. و مرا از خیر و برکت اندیشه نو محروم مکن بلکه خیر و برکت آنرا به من برسان یعنی اجازه بده پیغام آن را بگیرم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۹۵

👉 رَبَّ اَوْزَعِنی لِشُكْرِ ما اَری

👉 لَا تُعَقِّب حَسْرَةً لى اِنْ مَضی

👉 پروردگارا مرا به سپاسگزاری هر آنچه می بینم الهام فرما یعنی خدایا من میدانم که این فکرها و اتفاقات را تو می فرستی، کمکم کن که شکر کنم و شکرش را به سینه من الهام کن. واگر نعمتی گذشت مرا دچار حسرت مفرما یعنی اگر اشتباه کردم و نتوانستم فضا را بگشایم و پیغام زندگی را دریافت کنم، کمکم کن که حسرت نخورم این بیت نشان می دهد ما لحظاتی را با مقاومت ازدست خواهیم داد؛ اما اگر فرکانس یا کثرت لحظاتی که مقاومت نمی کنیم و فضا را می گشاییم زیاد باشد، زندگی به ما کمک می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۰۰

🌸 و نَباشد گوهر و نَبود غنی





🌸 عادت شیرین خود افزون کنی

🌸 اگر این فکر غم، گوهر حضورت (کلید گشایش و رهایی از من ذهنی، شب قدر) را نداشته باشد و توانگر هم نباشد، ولی تو فضا را بگشایی و مهمان نوازی کنی در این صورت خاصیت فضا گشایی و خوش اخلاق بودن را در خودت به وجود می آوری، و به خوش خلقی بیشتر عادت می کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۰۵

🌸 ورتو آن را فرع گیری و مضر

🌸 چشم تو در اصل باشد منتظر

🌸 اگر آن فکر غم انگیز را فرعی و مضر بدانی و از آن فرار کنی همیشه چشم تو منتظر اصل زندگی خواهد ماند. این فکرها مرتب پیغام زندگی را می آورند، اگر فضا را در اطرافش بگشایی آن پیغام را دریافت می کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۰۷

🌸 اصل دان آن را، بگیری در کنار

🌸 باز ره دایم، ز مرگ انتظار

🌸 این فکرهای غم انگیز را اصل بدان، برایش فضا باز کن آن ها را در بر گیر تا برای همیشه از مرگ انتظار برهی تو فقط با دیدن فکرها و فضا گشایی در اطراف آن ها می توانی ارتباط آن ها را با همانیدگی هایت بفهمی و از آن ها آزاد شوی.

🌸 سمیرا ۳۱ ساله از تایباد 🌸



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)